

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

مرد نشسته و قفس را گذاشته جلویش. مرغ عشق سبز رنگ کنار جفتش توی قفس می‌چرخد. جعبه‌ای پر از پاکت روی قفس است. با صدای تقریباً بلند می‌گوید: «فال... فال... فال... فال حافظ.» می‌ایستم؛ «آقا یه فال بدین.»



پرونده «جام‌جم» برای روز بزرگداشت حافظ آثار و گفتاری از: استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، استاد محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر سعید حمیدیان، دکتر اصغر دادبه، دکتر عباسعلی وفایی و ... یادگاری که در این گنبد دوار بماند

مرد نشسته و قفس را گذاشته جلویش. مرغ عشق سبز رنگ کنار جفتش توی قفس می‌چرخد. جعبه‌ای پر از پاکت روی قفس است. با صدای تقریباً بلند می‌گوید: «فال... فال... فال حافظ.» می‌ایستم؛ «آقا یه فال بدین.»

دوستم نگاهم می‌کند و می‌گوید: «مگه تو به فال اعتقاد داری؟ یعنی فکر می‌کنی حافظ هزار سال پیش بیکار بوده بنشینه درباره مشکلات امروز تو شعر بگه.» می‌خندم. پاکت فال را می‌گیرم سمتش. می‌گویم: «مساله اعتقاد نیست. این هم یک جور حافظ خواندن است دیگر. چه مشکلی دارد؟» پاکت را می‌گیرد و باز می‌کند.

با عجله شروع می‌کند به خواندن. کمی جا می‌خورم از این‌که به‌رغم واکنش اولیه‌اش خیلی سریع مشغول خواندن فال شده است. ابتدا شعر را می‌خواند و بعد هم شروع می‌کند به خواندن تعبیرش که همیشه با یک صاحب فال آغاز می‌شود و بی‌ربط‌ترین موارد را در مقایسه با مفهوم غزل حافظ می‌نویسد.

می‌گویم: «تو که اعتقاد نداری؟» می‌زند زیر خنده. کمی مکث می‌کند و می‌گوید: «نه... اعتقاد که ندارم اما می‌دونم فال همیشه شیرینه حالا اگه حافظ باشه شیرین‌تر.»

می‌خندیم و می‌گذریم. اما واقعا اغلب افراد فال را دوست دارند. چرا فال را دوست دارند؟ فال از کجا آمده و آدم‌ها از چه زمانی شروع کرده‌اند به فال گرفتن. حالا گیرم که از هر جایی هم شروع شده اما چه شده که این تفال زدن و فال گرفتن رسیده به سروده‌های یک شاعر رند شیرازی که کار خیلی‌ها برسد به جایی که کتابش را دست بگیرند و بگویند ای حافظ شیرازی تو کاشف هر رازی... شب یلدا و پای سفره هفت‌سین لحظه تحویل سال، لحظه‌های عاشقی و هزاران لحظه کوچک و بزرگ دیگر.

واقعا چه اتفاقی افتاده که دیوان حافظ عضو جدایی‌ناپذیر لحظه‌های ایرانی‌ها شده و خیلی‌ها او را به مثابه یک غیب دان و فرد آگاه به اسرار می‌دانند و می‌خوانندش. محمدعلی اسلامی‌ندوشن استاد دانشگاه و محقق درباره این‌که چرا با دیوان حافظ فال می‌گیریم، می‌گوید: این یکی از عجایب اشعار حافظ است که در پشت کلمات و موسیقی آن چیزی وجود دارد که مخاطب را از معنا و مفهوم به سطحی بالاتر می‌برد و این یکی از دلایل فال گرفتن با حافظ و لسان‌الغیب نامیدن اوست.

البته حافظ را لسان‌الغیب هم می‌دانند و بسیار در این تصور هستند که او غیبگو است. ندوشن درباره این نگاه به حافظ هم توضیحاتی ارائه کرده و می‌افزاید: در شعر او چیزی وجود دارد که انسان را تا حدی قانع می‌کند که مطابق با نیتش حرکت کرده است. البته این غیب‌گویی نیست بلکه حافظ از زاویه‌ای زندگی را می‌بیند و لمس می‌کند و به بیان آن می‌پردازد که به نیت و خواست فال‌گیرنده نزدیک است.

او ادامه می‌دهد: یعنی ابهامی در شعرش وجود دارد که مخاطب را با این تصور که جواب حافظ به من بوده است قانع می‌کند. در هر صورت یک چیزی به مخاطب گفته می‌شود که در آن پیامی هست. یعنی هرگوشه از زندگی را بخواهید در موردش صحبت کنید حافظ در مورد آن حرف دارد و به شما جواب خواهد داد. چون موضوع معما گونه است به شما تسکین خاطر می‌دهد.

این مدرس دانشگاه تاکید می‌کند: آثار بزرگ زبان فارسی با تمام خصوصیات که دارند دارای خصوصیت مذکور نیستند. آنها ابهام و معنایی که در پشت ابیات شعر حافظ که زاینده تاریخ و فرهنگ ایران است را ندارند.

هیچ حرف تازه‌ای نیست

این حافظ‌پژوه می‌افزاید: هیچ حرف تازه‌ای در شعر حافظ نیست. او حرف‌هایی را می‌گوید که دیگران قبل از او گفته‌اند. یعنی شاعری که حرف تازه‌ای نروده است توانسته در راس سخنوران قرار بگیرد به گونه‌ای که حرف‌های دیگران در حرف‌های او گم شود.

اسلامی ندوشن در ادامه با اشاره به عجایب حافظ، برخورد دوگانه انسان‌ها با حافظ را مهم‌ترین عجایب شعر او دانسته و تصریح می‌کند: این شخص هم مقدس هم ملعون شناخته شده است. از طرفی مطرود اندیشه‌های متعصب است و از طرف دیگر مردم با شعر او فال می‌گیرند و از آن کمک می‌خواهند.

او درباره محبوبیت حافظ اظهار می‌کند: مردم سرزمین‌هایی مانند تاجیکستان، ازبکستان، بخارا و سمرقند علاقه عجیبی به حافظ دارند. در ایران دیوان او را بالای سر مریض می‌گذارند تا خوب شود یا بالای سر کودک می‌گذارند تا چشم نخورد. یعنی دیوان حافظ را مقدس می‌دانند و به آن به عنوان یک کتاب نیمه آسمانی نگاه می‌کنند. عجیب این است که از سوی دیگر مدام در معرض طعنه سست دینی قرار داشته است و چند بار مقبره او را خراب کرده‌اند.

اسلامی ندوشن در پایان سخنانش می‌گوید: یک فرد توانا می‌تواند از نکات مثبت و منفی که اتفاق می‌افتد هر دو نتیجه را بگیرد. یعنی لازم نیست یک محیط با نشاط و خوب فراهم گردد تا اثری بزرگ خلق شود. بلکه برعکس هم می‌شود. به شرط آن‌که فرد گیرنده انسان توانایی باشد و بتواند از اوضاع و احوال استفاده کند و حافظ چنین بود.

حافظ نیاز جامعه ایرانی است

علی‌اصغر دادبه حافظ‌پژوه و مدرس دانشگاه، حافظ را نیاز جامعه ایرانی می‌داند. او در ابتدا توضیحاتی درباره مفهوم نیاز در ذهن مردم یک جامعه ارائه کرده و می‌افزاید: باید معنای نیاز روشن شود. وقتی از نیاز سخن می‌رود، ذهن بیشتر مردم به «نیازهای مادی» متوجه می‌شود و گمان می‌رود که نیاز، یعنی نیازهای مادی و بس. سخنانی از این گونه که: «اگر صبح تا شب بروی در دکان نانوايي شعر بخوانی، نانوا به تو نصف نان هم نخواهد داد» و «فکر نان کن که خربزه آب است» سخنانی و در واقع مغالطه‌هایی است رایج که محدود بودن نیازها را به نیازهای مادی در ذهن کوتاه‌نظران تأیید می‌کند.

او می‌افزاید: حقیقت آن است که انسان دارای سه بعد یا سه جنبه است و لاجرم دارای سه گونه نیاز: جنبه یا بعد جسمانی - مادی، جنبه عقلانی و جنبه عاطفی. لازمه جنبه مادی وجودی انسان، نیازهای مادی است که علم - علم تجربی - عهده‌دار رفع آن نیازهاست، از جنبه عقلانی انسان هم نیازهایی به بار می‌آید که فلسفه رفع‌کننده آن نیازهاست و سرانجام از جنبه عاطفی انسان هم نیازهایی پدید می‌آید که رفع آن نیازها از هنر به طور عام و از هنر شعر به طور خاص برمی‌آید.

این مدرس دانشگاه ادامه می‌دهد: به همین سبب است که یکی از نویسندگان و شاعران فرنگ، شارل بودلر، گفته است: «سه روز می‌توان بدون نان به سر برد؛ اما بی‌شعر، هرگز...!» و من می‌افزایم: «بی‌فلسفه هم هرگز...» یعنی که نیازهای معنوی (نیازهای عقلانی و عاطفی) اگر جدی‌تر از نیازهای مادی نباشند و اهمیتی بیش از نیازهای مادی نداشته باشند، کم از نیازهای مادی و بی‌اهمیت‌تر از آنها نیستند. کافی است به گرایش‌های مردم به موسیقی (و متاسفانه به موسیقی‌های مبتذل) توجه کنیم تا دریابیم که نیازهای عاطفی - احساسی تا چه پایه در زندگی موثرند.

او می‌گوید: وقتی هنر تا این حد رافع نیازهای عاطفی انسان است و وقتی نقش هنر شعر، که در طول قرون و اعصار در سرزمین ما وظیفه موسیقی را هم به عهده داشته است، تا این حد حائز اهمیت است، وضع شاعر شاعران، حافظ و نیاز ما به او روشن خواهد بود. به همین سبب به‌رغم سمومی که بر بوستان فرهنگ و شعر و ادب ما گذشته است و به‌رغم تهاجم فرهنگی که در جریان است، حضور حافظ و دیگر شاعران بزرگ ایران همچنان محسوس است و عامی‌ترین مردم ما هنوز از طریق تفال با حافظ پیوند دارند و حرف دلشان را از زبان او می‌شنوند و نیازهای عاطفی‌شان را در پرتو هنر آسمانی او رفع می‌کنند.

دادبه اظهار می‌کند: شاعران و متفکران بزرگ، فرهنگ‌ساز و هویت‌سازند و پشتوانه‌های فرهنگی محسوب می‌شوند و ستون‌های استوار بنیاد هویت ملی به شمار می‌آیند و هویت ملی ما بی‌وجود و بی‌حضور فردوسی و سعدی و حافظ و... بی‌معناست. به هویت‌سازی در بسیاری از سرزمین‌های اطرافمان، از جمله سرزمین‌های به اصطلاح آسیای میانه و نیز به ربودن شخصیت‌ها (شاعران و متفکران) و به زور آنان را از آن خود کردن بنگرید تا حقیقت روشن شود؛ حقیقتی که روشن هم هست!

حافظ، هوشمند هوشمندان

او درباره شخصیت حافظ می‌گوید: حافظ، هوشمند هوشمندان است. هوشمندی و بزرگی، با یکدیگر نسبت مستقیم دارند. هیچ متفکر بزرگ و هیچ شاعر بزرگی نیست که هوشمند نباشد و حافظ چنان‌که شاعر شاعران است، هوشمند هوشمندان و زیرک زیرکان

هم است. یکی از جلوه‌های رندی، زیرکی و هوشمندی و لاجرم دردمندی است که رند، روشنفکر روشن‌بین روشن‌رایی است که نیک می‌فهمد و نیک می‌شناسد و سخت احساس مسئولیت می‌کند و به همین سبب با ناروایی‌ها و نابخاری‌ها می‌ستیزد. ستیز حافظ با محتسب و صوفی و زاهد ریایی که در مردم‌فریبی و سلطه‌جویی مشارکت دارند و نقدهای زیرکانه و هنرمندانه وی از نابخاری‌های این جماعت، گواهی است صادق بر اثبات این حقیقت که حافظ از اوضاع و احوال روزگار خود بخوبی آگاه بود و هوشمندانه بر آنچه باید، انگشت می‌نهاد.

داده توضیح می‌دهد: نیازی نیست در این مجال اندک به ابیاتی چون «محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد بُرد...» و «صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد» و «احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان...» و «یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید» و همانند آن استشهاد کنم که آشنایان سخن حافظ نیک می‌دانند که این رند هوشمند عالم سوز در سراسر دیوان خود چه سان «آن حکایت‌ها که از نهفتنشان دیگ سینه‌جوش می‌زند، به صوت چنگ بازگفته است». در سوگنامه شاه شیخ ابواسحاق به مطلع «یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود» تامل کنیم تا به هوشمندی و ژرف‌نگری حافظ پی ببریم؛ در یک کلام می‌گوییم: حافظ نه بدان سبب حافظ شد و زبان مردم ایران گشت که سرود: «زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم»، و نه بدان سبب که گفت: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد»، بلکه بدان سبب که فریاد برآورد:

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند

عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند

گویند: رمز عشق مگویند و مشنویید

مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

ما از برون در شده مغرور صد فریب

تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند

و فریادهای هوشمندانه و دردمندانه‌ای از این دست که در ورای قرون و اعصار همچنان به گوش جان مردم ایران می‌رسد.

زینب مرتضایی‌فرد / گروه فرهنگ و هنر